



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



۲۰۲۶/۰۴/۱۳

سیف قاضی زاده

«پایگاه هوایی بگرام و جیوسر اتری قرن بیستویکم بررسی جایگاه آن در رقابت ساختاری ایالات متحده و چین»

در سال‌های اخیر ، ایالات متحده بار دیگر بر اهمیت بلند مدت (Strategic) پایگاه میدان هوایی بگرام در افغانستان تأکید کرده است . این موضوع به‌ویژه پس از بازگشت دونالد ترامپ به قدرت برجسته‌تر شد ؛ جایی که او در نخستین نشست کابینه همراه با وزیر دفاع ، پیت هگست ، به تصمیم خروج نیروهای امریکایی از افغانستان و پیامدهای آن ، از جمله از دست دادن بگرام ، پرداخت . ترامپ تصریح کرد که در طرح اولیه خروج ، حفظ این پایگاه مدنظر بوده است ، نه صرفاً به دلیل افغانستان ، بلکه به‌سبب نزدیکی آن به مراکز ستراتژیک چین ، به‌ویژه تأسیسات مرتبط با برنامه‌های هسته‌ای این کشور .

وی همچنین به ظرفیت‌های فنی بگرام اشاره کرد و آن را یکی از بزرگترین پایگاه‌های هوایی جهان دانست که دارای باندهای طولی و مستحکم برای پذیرش هواپیماهای سنگین نظامی است .

در پی این اظهارات ، ترامپ مدعی شد که چین اکنون کنترل این پایگاه را در اختیار دارد ، اما حکومت افغانستان این ادعا را رد کرده و تأکید نمود که بگرام تحت کنترل امارت اسلامی افغانستان قرار دارد . با وجود اختلاف روایت‌ها درباره کنترل فعلی ، اهمیت منطقه‌ای این پایگاه تردیدناپذیر باقی مانده است ؛ زیرا موقعیت جغرافیایی آن امکان دسترسی سریع به آسیای مرکزی و نظارت بر تحولات امنیتی پیرامونی ، به‌ویژه تهدیدات تروریستی ، را فراهم می‌سازد .

یکی از عوامل کلیدی در افزایش اهمیت بگرام ، رشد سریع توانمندی‌های هسته‌ای چین است . بر اساس گزارش‌های اطلاعاتی ، این کشور در حال اجرای گسترده‌ترین برنامه نوسازی و توسعه زرادخانه هسته‌ای خود است که هدف آن ایجاد توازن ستراتژیک (بلندمدت و راهبردی) (پایدار با ایالات متحده تلقی می‌شود) . این روند شامل ساخت سیلوهای متعدد موشکی ، توسعه سامانه‌های پرتاب زمینی ، هوایی و بحری ، و افزایش تعداد کلاهک‌های هسته‌ای است ؛ به‌گونه‌ای که برآوردها از عبور چین از مرز ۶۰۰ کلاهک عملیاتی تا سال ۲۰۲۴ ، احتمال افزایش آن به بیش از ۱۰۰۰ کلاهک تا سال ۲۰۳۰ حکایت دارد و نیز از دید ۷,۵٪ بودجه نظامی در سال ۲۰۲۵ می‌باشد . همچنین تصاویر ماهواره‌ای ، توسعه میدانی گسترده سیلوهای (ذخیره گاهها) (موشکی در منطقه سین‌کیانگ، هم‌مرز با افغانستان ، را تأیید کرده‌اند که نشان‌دهنده جهشی بی‌سابقه در ظرفیت‌های بازدارندگی این کشور است .

بگرام یکی از بزرگترین پایگاه‌های هوایی جهان است با یکی از بزرگترین و قدرتمندترین باندهای ساخته شده از بتن سنگین و فولاد . این میدان هوایی دارای یک باند ۱۱۸۰۰ فوتی (۳.۵) کیلومتر و یا ۳۵۰۰ متر (که قادر به خدمت رسانی به هواپیماهای بمب افکن و باری بزرگ است ، میباشد .

مطالعات مرتبط با اهمیت جیوپولیتیکی افغانستان و نقش آن در رقابت قدرت‌های بزرگ، سابقه‌ای نسبتاً گسترده در ادبیات روابط بین‌الملل دارد . در این میان ، نظریه‌پردازان رئالیست همچون Kenneth Waltz با تأکید بر ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل ، استدلال می‌کنند که دولت‌ها همواره در تلاش برای حفظ بقا و موازنه قدرت هستند و این امر سبب می‌شود تا مناطق دارای موقعیت ستراتژیک ، حتی در صورت بی‌ثباتی داخلی ، اهمیت خود را حفظ نمایند . در همین راستا ، John Mearsheimer در چارچوب رئالیسم تهاجمی ، بر این باور است که قدرت‌های بزرگ

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

به‌طور مستمر در پی گسترش نفوذ خود بوده و از هر فرصت جیوپولیتیکی برای مهار رقبا استفاده می‌کنند ، امری که می‌تواند بازگشت احتمالی ایالات متحده به بگرام را به‌عنوان بخشی از سیاست مهار چین توضیح دهد . بعد از فاجعه 11 سپتامبر ، ایالات متحده همچنان درگیر جنگ 20 ساله با طالبان در افغانستان بود . ارتش ایالات متحده پایگاه هوایی بگرام را در 15 اگست 2021 رها ، سلاح و تجهیزاتی به ارزش 7 میلیارد دلار از خود به جای گذاشت .

پایگاه هوایی بگرام در ۱۱ کیلومتری جنوب شرقی شهر چاریکار در ولایت پروان و در 45-40 کیلومتری شمال شهر کابل قرار دارد . این پایگاه هوایی که در محل شهر باستانی بگرام در ارتفاع 1492 متری (4895 فوت) از سطح بحر قرار گرفته ، دارای دو باند بتنی است . خط اصلی 3602 متر در 46 متر (11819 فوت) \times 151 فوت (است که قادر به جابجایی طیارات نظامی بزرگ میباشد . خط دوم پرواز 2953 متر در 26 متر (9687 فوت) \times 85 فوت (است . این پایگاه هوایی همچنین دارای حداقل سه ذخیره گاه بزرگ ، یک برج مراقبتی ، ساختمان های پشتیبانی متعدد و مناطق مسکونی مختلف است . همچنین بیش از 32 هکتار (فضای شیب راه و پنج منطقه پراکنده) طیارات با بیش از 110 روکش وجود دارد .

میدان بگرام در دهه ۱۹۵۰ توسط اتحاد جماهیر شوروی ساخته شد . پایگاه هوایی بگرام پیشتر بزرگترین پایگاه نظامی امریکا در افغانستان بود .

همچنین در این پایگاه یک شفاخانه با 50 بستری ، سه سالن عملیات و یک کلینیک دندان مدرن وجود دارد . میدان بین المللی کابل تقریباً در 40 کیلومتری جنوب بگرام قرار دارد که توسط دو جاده مجزا به هم متصل می شوند .

در چنین شرایطی ، بگرام برای ایالات متحده نه تنها یک پایگاه نظامی ، بلکه یک دارایی جیوپولیتیکی حیاتی محسوب می‌شود .

این پایگاه در شعاع عملیاتی خود بخش قابل توجهی از جمعیت جهان (85 %) ، مسیرهای اصلی تجارت و ترانزیت جهانی ، و منابع سراتژیک مانند نفت ، (70%) و عناصر نادر معدنی (75%) و ذخایر گاز طبیعی 65 درصد جهان را در خود جاده داده است . از این منظر ، حضور در بگرام می‌تواند ابزار مهمی برای اعمال قدرت در رقابت میان قدرت‌های بزرگ باشد .

این پایگاه می‌تواند میزبان حدود 10000 نفر باشد .

از سوی دیگر ، مطالعات جدیدتر در حوزه رقابت سراتژیک میان ایالات متحده و چین، بر اهمیت مناطق حاشیه‌ای و نقاط اتصال جیوپولیتیکی تأکید دارند . گزارش‌های تحلیلی منتشر شده توسط نهادهایی چون پنناگون نشان می‌دهد که افزایش سریع توانمندی‌های نظامی و هسته‌ای چین ، به یکی از نگرانی‌های اصلی سیاست‌گذاران امریکایی تبدیل شده است . در این میان ، برخی پژوهش‌ها استدلال می‌کنند که ایالات متحده در تلاش است تا با ایجاد یا حفظ پایگاه‌های نظامی در مناطق پیرامونی چین ، نوعی «محاصره سراتژیک نرم» را دنبال نماید .

همچنین ، در ادبیات مربوط به افغانستان پس از ۲۰۲۱ ، بسیاری از تحلیل‌گران به این نکته اشاره کرده‌اند که خروج نیروهای امریکایی ، خلأ قدرتی ایجاد کرده که می‌تواند توسط بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پر شود . در این چارچوب ، برخی مطالعات به نقش احتمالی چین در افغانستان ، به‌ویژه در حوزه اقتصادی و امنیتی، پرداخته‌اند و استدلال می‌کنند که این کشور ممکن است از فرصت به‌وجودآمده برای گسترش نفوذ خود بهره‌برداری نماید . با این حال ، شواهد تجربی درباره حضور نظامی مستقیم چین در افغانستان محدود بوده و بیشتر در سطح گمانه‌زنی باقی مانده است .

در مجموع ، پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که اهمیت بگرام را نمی‌توان صرفاً در چارچوب داخلی افغانستان تحلیل کرد ، بلکه این پایگاه باید در بستر رقابت‌های کلان نظام بین‌الملل و تعامل میان قدرت‌های بزرگ مورد بررسی قرار گیرد .

اهمیت این موقعیت جغرافیایی ریشه‌ای تاریخی نیز دارد . از زمان ورود اسکندر مقدونی در سال ۳۲۹ پیش از میلاد و تأسیس شهری در این منطقه (اسکندریه) ، تا دوران اشغال شوروی و سپس حضور ایالات متحده پس از حملات ۱۱ سپتامبر ، بگرام همواره به‌عنوان یک نقطه سراتژیک برای کنترل و مدیریت تحولات منطقه‌ای و اهداف بلند

مدت مطرح بوده است. در دوره معاصر، امریکا این پایگاه را توسعه داده و به یکی از مراکز اصلی عملیات نظامی خود تبدیل کرد.

بگرام بعد از خروج نیروهای امریکایی در سال ۲۰۲۱، دوران ریاست جمهوری جو بایدن، به یکی از مهم‌ترین نقاط مورد مناقشه جیوپولیتیکی تبدیل شد. ترامپ بارها این خروج را یک اشتباه ستراتژیک دانسته و بر ضرورت بازپس‌گیری این پایگاه تأکید کرده است. از دید او، کنترل بگرام به ایالات متحده امکان می‌دهد تا نفوذ خود را در برابر چین، ایران، روسیه و سایر بازیگران منطقه‌ای حفظ کند.

میدان هوایی بگرام در تحلیل جیوپولیتیکی افغانستان، صرفاً یک تأسیسات نظامی نیست، بلکه یک «گره راهبردی قدرت» در تقاطع رقابت سه‌جانبه میان ایالات متحده امریکا، روسیه و چین محسوب می‌شود. اهمیت این پایگاه از آنجا ناشی می‌شود که موقعیت جغرافیایی افغانستان آن را به یک فضای حائل (buffer zone) میان آسیای مرکزی، جنوب آسیا و غرب چین تبدیل کرده است و هر نوع حضور نظامی در آن، پیامدهای فرامنطقه‌ای دارد.

از دید روسیه، بگرام در چارچوب دکترین امنیت پیرامونی این کشور تعریف می‌شود. مسکو همواره افغانستان را بخشی از «عمق امنیتی جنوبی» خود تلقی کرده و نسبت به حضور نیروهای غربی در این کشور حساسیت ساختاری دارد. در این چارچوب، بازگشت احتمالی امریکا به بگرام به معنای افزایش فشار جیوپولیتیکی بر آسیای مرکزی و نزدیک شدن زیرساخت‌های نظامی غرب به حوزه نفوذ سنتی روسیه تلقی می‌شود. به همین دلیل، حتی در سطح فرضی، روسیه چنین سناریویی را در رده تهدیدات ستراتژیک قرار می‌دهد و نه یک تحول عادی منطقه‌ای. در مقابل، چین این موضوع را بیشتر از زاویه ثبات اقتصادی و امنیت مرزهای غربی خود تحلیل می‌کند. از دید پکن، افغانستان زمانی اهمیت راهبردی پیدا می‌کند که بی‌ثباتی آن بتواند بر پروژه‌های اقتصادی، مسیرهای ترانزیتی و امنیت منطقه سین‌کیانگ تأثیر بگذارد. بنابراین، واکنش چین نسبت به بگرام معمولاً محتاطانه، غیرمستقیم و مبتنی بر دیپلماسی چندجانبه است و هدف اصلی آن جلوگیری از تشدید بحران، نه ورود به تقابل جیوپولیتیکی مستقیم می‌باشد.

در سطح کلان، می‌توان نتیجه گرفت که بگرام در ساختار موازنه قدرت اوراسیا یک نقطه حساس جیوپولیتیکی است که حضور یا عدم حضور قدرت‌های خارجی در آن می‌تواند چگونگی رفتار منطقه‌ای را تغییر دهد. با این حال، به دلیل وجود بازدارندگی‌های سیاسی، مصارف بالای درگیری مستقیم و وابستگی‌های متقابل اقتصادی، واکنش قدرت‌های بزرگ معمولاً در قالب مدیریت بحران، فشار دیپلماتیک و موازنه غیرمستقیم شکل می‌گیرد، نه ورود به جنگ مستقیم.

در کنار این مباحث، تحلیل‌هایی نیز درباره احتمال واگذاری یا حضور بازیگران دیگر مانند هند در بگرام مطرح شده است، هرچند هیچ تأیید رسمی در این زمینه وجود ندارد. با این حال، چنین گمانه‌زنی‌هایی نشان می‌دهد که بگرام به یک «گره جیوپولیتیکی» تبدیل شده است؛ نقطه‌ای که منافع قدرت‌های مختلف در آن تلاقی می‌کند. برای افغانستان نیز، این پایگاه می‌تواند هم فرصت برای کسب امتیاز و حمایت خارجی و هم یک چالش در حفظ حاکمیت ملی باشد.

در نهایت، می‌توان گفت که پایگاه هوایی بگرام فرامر از تأسیسات نظامی، نماد رقابت ستراتژیک در قرن بیست‌ویکم است. موقعیت جغرافیایی ممتاز، زیرساخت‌های پیشرفته، و نزدیکی به کانون‌های تنش جهانی، این پایگاه را به یکی از ارزشمندترین دارایی‌های جیوپولیتیکی در سطح بین‌المللی تبدیل کرده است؛ دارایی‌ای که کنترل آن می‌تواند توازن قدرت در منطقه و حتی فرامر از آن را تحت تأثیر قرار دهد.

در چارچوب نظری فوق، بگرام یک «متغیر جیوپولیتیکی حساس» است که می‌توان موجب فعال شدن موازنه قدرت منطقه‌ای شود.

رقابت امریکا، روسیه و چین را تشدید کند

اما به‌عندرت به جنگ مستقیم منجر شود

زیرا ساختار بازدارندگی هسته‌ای، وابستگی‌های اقتصادی، و مصارف جنگ، رفتار قدرت‌ها را به سمت مدیریت بحران (crisis management) سوق می‌دهد نه درگیری مستقیم.

در سناریوهای مربوط به افغانستان، به ویژه پیرامون بگرام، نباید مسئله را صرفاً به شکل «حمله یا اشغال» دید، بلکه باید آن را در چارچوب رقابت بزرگتر جیوپولیتیکی میان ایالات متحده آمریکا، روسیه، چین، و بازیگران منطقه‌ای مثل پاکستان و هند تحلیل کرد.

واقعیت کلیدی این است که در شرایط فعلی، افغانستان بیشتر بیک «فضای رقابت نفوذی» می‌ماند تا میدان جنگ کلاسیک. بنابراین، هر تحول بزرگ در آن، مثل بازگشت یک قدرت خارجی به بگرام به جای جنگ مستقیم، معمولاً باعث فعال شدن ابزارهای غیرمستقیم می‌شود: فشار دیپلماتیک، رقابت استخباراتی، ائتلاف‌سازی منطقه‌ای، بکارگیری جنگسالاران و نیابتی‌ها و مدیریت بحران. درین میان روسیه معمولاً نقش امنیت‌محور و واکنشی سخت‌تر دارد، در حالی که چین رویکردی محتاط‌تر، اقتصادی و ثبات‌محور را دنبال می‌کند. آمریکا نیز افغانستان را بیشتر از زاویه ضدتروریسم و موازنه منطقه‌ای نگاه می‌کند، نه اشغال کلاسیک. همین تفاوت نگاه‌ها باعث می‌شود بحران‌ها در این منطقه بیشتر «مدیریت شوند» تا اینکه به جنگ مستقیم بین قدرت‌های بزرگ تبدیل شوند.

هرگاه بخواهم کوتاه‌تر بگویم: آینده افغانستان کمتر به سمت جنگ مستقیم قدرت‌ها می‌رود و بیشتر به سمت رقابت کنترل‌شده و چندلایه پیش می‌رود.

در سطح راهبردی، رقابت بر سر بگرام را می‌توان بخشی از «رقابت برای کنترل فضای پسا جنگ افغانستان» دانست. در این چارچوب، مسئله اصلی نه خود پایگاه، بلکه این است که چه قدرتی می‌تواند از خاک افغانستان به عنوان سکوی نفوذ و پرش منطقه‌ای استفاده کند. ایالات متحده در صورت بازگشت احتمالی، به دنبال حفظ ظرفیت نظارت و ضدتروریسم در قلب آسیا خواهد بود، در حالی که روسیه و چین چنین حضوری را به عنوان بازگشت فشار جیوپولیتیکی به محیط پیرامونی خود ارزیابی می‌کنند.

بگرام در منطق جیوپولیتیک یک «نماد قدرت در حال نوسان» است. روسیه آن را تهدید امنیت حیاط خلوت خویش می‌بیند و نسبت به آن واکنش سخت‌گیرانه اما غیرمستقیم دارد، چین آن را از زاویه ثبات اقتصادی و امنیت مرزی تحلیل می‌کند و ایالات متحده آن را ابزار احتمالی بازگشت به عمق ستراتژیک آسیا تلقی می‌کند. بنابراین، هر تحول در مورد بگرام، نه یک مسئله محلی، بلکه بخشی از معادله بزرگتر موازنه قدرت در اوراسیا محسوب می‌شود. برخی تحلیلگران، واقع بینانه از آسیب پذیری حریم هوایی افغانستان سخن می‌گویند که، امارت اسلامی نگران این ضعف ستراتژیک بوده و حتی فاقد دانش فنی برای کار با تجهیزات به جا مانده از ایالات متحده است. لذا اداره طالبان به یک شریک قابل اعتماد برای کمک و غلبه بر این دو نیاز، نیاز دارد. همچنین اکنون مشخص شده است که طالبان با وجود سفر امیرخان متقی به چین، نه به آمریکا و پاکستان اعتماد دارد و نه قرار است نسبت به چین نرمش کند.

با توجه به موارد فوق، طالبان دو چیز را به وضوح می‌داند:

اول، پایگاه هوایی بگرام یک مکان جیوسراتژیک و سوسه انگیز برای قدرت‌های جهانی است. در تقاطع جنوب آسیا، آسیای مرکزی و غرب آسیا واقع شده و به قطب جیوپولیتیک و جیواکونومیک در حال ظهور تبدیل شده است. این نقطه مرکزی هلال جهانی بحران در حال ظهور است.

اما امارت اسلامی امکانات لازم برای محافظت و دفاع در برابر اشغال اجباری توسط بیگانگان را ندارد. تهدید دونالد ترامپ به اشغال اجباری طالبان را نگران کرده، حملات هوایی پاکستان این آسیب پذیری را آشکار می‌سازد.

دوم، امارت اسلامی افغانستان سیستم دفاع هوایی مناسبی برای محافظت از کشور در برابر حملات هوایی، به ویژه از سوی پاکستان، که با افغانستان بر سر خط دیورند دشمنی ارضی و تاریخی دارد، ندارد.

علاوه بر این، حملات هوایی عمدی پاکستان در 9 اکتبر 2025 و دو هفته قبل از آن، تغییراتی را در دفاع هوایی این کشور آشکار کرده است. در واقع، پاکستان در مورد تسلط هوایی خود بر حریم هوایی افغانستان صحبت می‌کند. آخرین حمله هوایی آن در 9 اکتبر بود، زمانی که وزیر امور خارجه افغانستان سفر خود را به هند آغاز کرده بود. بنابراین، امارت اسلامی با درک ضعف سراتژیک خود در دفاع از حریم هوایی، به یک شریک معتبر اما قابل اعتماد نیاز دارد که بتواند به آنها در حفاظت از حریم هوایی افغانستان کمک کند.

سابقه قبلی هند در برنامه‌های رفاهی، مانند ساخت پارلمان افغانستان و زیرساخت‌های جاده‌ای، بندهای ابگردان، مورد تحسین مردم قرار گرفته است. این تضمین بی‌هراس آن برای طالبان در افغانستان است.

علاوه بر این، این بار طالبان افغانستان به پاکستان اعتماد ندارند. متوجه می‌شود که پاکستان از افغانستان برای بازی‌های کثیف خود با هند استفاده می‌کرد. در واقع برخی از رهبران پاکستان پس از 15 اگست 2021 به خود

می‌بالیدند که طالبان افغانستان به پاکستان کمک خواهند کرد تا کشمیر را از هند تصرف کند. بدین ترتیب چه کسی بهتر از طالبان از بازی دوگانه پاکستان اطلاع خواهد داشت؟ علاوه بر این طالبان، می‌داند که پاکستان می‌خواهد از آن به عنوان پنجمین ولایت خود و وسیله‌ای برای دستیابی به عمق ستراتژیک در برابر هند، به ویژه کوه‌های بلند و اراضی صعب‌العبور آن به عنوان دفاع طبیعی در تبادل هسته‌ای استفاده کند.

هند می‌تواند به شدت تمرینات توسعه‌ای مانند ساخت سدهای برق‌آبی، شفاخانه‌ها، مکاتب و جاده‌های بین ولایتی و غیره را انجام دهد. برخی حتی از پروژه راه آهن افغانستان هم سخن می‌گویند.

قابل ذکر است که، این پایگاه و تأسیسات با انهدام بسیاری از تسلیحات و تجهیزات توسط نیروهای امریکایی در جریان عقب‌نشینی اگست 2021 تخلیه شد. آنچه باقی مانده بود قبل از اینکه طالبان کنترل را به دست گیرند توسط گروه‌های محلی جنگسالاران غارت شد.

جذابیت واقعی بگرام نه در تجهیزات نظامی عمدتاً ویران شده در آنجا و نه در رستوران‌های زنجیره‌ای متروکه در مجموعه نهفته است.

ارزش نمادین نشان دادن کنترل ایالات متحده بر پایگاهی که توسط یک رقیب جیوپولیتیکی ساخته شده است وجود دارد.

زمین ناهموار، کوهستانی و صعب‌العبور افغانستان کنترل حریم هوایی این کشور را دشوار می‌سازد و مکان‌های کمی برای فرود هواپیماهای نظامی بزرگ و حامل‌های سلاح مناسب است. بگرام بزرگترین پایگاه هوایی کشور مهلت نادر را ارائه می‌دهد.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که اظهارات دونالد ترامپ درباره بازپس‌گیری پایگاه بگرام را باید در چارچوب بازتعریف گسترده‌تر از منافع ستراتژیک ایالات متحده در آسیای مرکزی و جنوبی تحلیل نمود. برخلاف برداشت‌های سطحی که این موضوع را صرفاً به مسئله مبارزه با تروریسم محدود می‌سازد، شواهد موجود حاکی از آن است که این رویکرد بیشتر با منطق موازنه قدرت و رقابت جیوپولیتیکی با چین همخوانی دارد. به بیان دیگر، بگرام در این چارچوب به عنوان یک «پلتفرم ستراتژیک» تلقی می‌شود که می‌تواند نقش مهمی در نظارت، بازدارندگی و حتی اعمال فشار غیرمستقیم بر رقیب ایفا نماید.

با این حال، تحلیل واقع‌گرایانه شرایط نشان می‌دهد که تحقق این هدف با محدودیت‌های قابل توجهی مواجه است. نخست، ساختار سیاسی و ایدئولوژیک طالبان به‌گونه‌ای است که پذیرش حضور نظامی مجدد ایالات متحده را با چالش‌های جدی مشروعیتی مواجه می‌سازد.

دوم، تغییرات در نمونه مدل (حضور نظامی امریکا، که به سمت کاهش مداخلات مستقیم و تمرکز بر ابزارهای غیرمستقیم مانند جنگ‌های نیابتی و فناوری‌های نظارتی پیش‌رفته، ممکن است انگیزه برای بازگشت فیزیکی به پایگاه‌هایی مانند بگرام را کاهش دهد.

سوم، مصارف سیاسی و اقتصادی چنین اقدامی، در شرایطی که افکار عمومی امریکا نسبت به مداخلات خارجی حساس شده است، می‌تواند به عنوان یک عامل بازدارنده عمل کند.

در سطح کلان، این موضوع نشان‌دهنده پارادوکس اساسی در سیاست خارجی ایالات متحده است: از یکسو، تمایل به کاهش حضور مستقیم نظامی در مناطق بحرانی، و از سوی دیگر، نیاز به حفظ برتری ستراتژیک در برابر رقبای جهانی. بگرام در این میان به یک نماد از این دوگانگی تبدیل می‌شود؛ جایی که اهمیت جیوپولیتیکی آن همچنان پابرجاست، اما ابزارهای دستیابی به این اهمیت در حال تغییر است.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که آینده پایگاه بگرام بیش از آنکه به اراده یک بازیگر خاص وابسته باشد، تابعی از تعامل پیچیده میان متغیرهای داخلی افغانستان، رقابت‌های منطقه‌ای و تحولات ساختاری نظام بین‌الملل خواهد بود. از این منظر، حتی اگر بازگشت مستقیم ایالات متحده به این پایگاه در کوتاه‌مدت تحقق نیابد، اهمیت ستراتژیک آن در محاسبات قدرت‌های بزرگ همچنان حفظ خواهد شد و به عنوان یک نقطه کلیدی در معادلات جیوپولیتیکی منطقه باقی خواهد ماند.

عرض احترام